

چگونه زیستن از نگاه حافظ



محمدجواد فرزاد معتقد است حافظ با رهایی از بند اکنون، آزادانه و گام به گام، هر دم فرازی را در می‌نوردد تا در فرازی دیگر به نقد اکنون دیگری درست چسبیده به رخساره اجتماعی پیشین بپردازد.

محمدجواد فرزاد معتقد است حافظ با رهایی از بند اکنون، آزادانه و گام به گام، هر دم فرازی را در می‌نوردد تا در فرازی دیگر به نقد اکنون دیگری درست چسبیده به رخساره اجتماعی پیشین بپردازد. از این رو خوانش رهیافت‌های او برای همه گیراست. به گزارش ایسنا، بیستم مهرماه به عنوان بزرگداشت روز حافظ در تقویم رسمی کشورمان جای گرفته است. به همین مناسبت به مرور مطالبی درباره او می‌پردازیم. محمدجواد فرزاد، نویسنده و پژوهشگر در جلد دوم کتاب «چه می‌گفت حافظ» در باب چگونه زیستن از دید حافظ (۴۸۶ تا ۵۰۲) می‌نویسد: «زندگی چیست؟ بهتر زیستن چگونه است؟ به راستی کدامین آرمان و آرزوها در راستای زندگی بهینه‌اند؟

حافظ زاده روزگاری است که زندگی بیش از دوست داشتن، نفی می‌شود، آموزه‌های مرگبار کشتار میلیونی مغولان، زشتی کشتار را شسته است، ایلخانان بر جای مانده آنان همچنان رفتارشان را باز می‌آفرینند و یادشان را زنده نگاه می‌دارند. ایستادگی مردم درم شکسته شده و تنها در چارچوب اندیشه‌های زندگی‌گریز صوفیانه، یارای ایستادگی مانده است. از خود به در شدگان سرگردان، آنجا که گزینه‌هایشان میدان می‌یابد، چنان به آتشش دامن می‌زنند که دیگر کوچک و بزرگ و زن و مرد نشناسد. کورکورانه و بی‌دریغ، پایمال و ویران می‌کنند. تیغ هلاک می‌زنند و پیش می‌روند. به دنیا و هرچه در اوست، پشت پا بزنند. خودبینان شکست خورده گوشه‌ای دور از دیگران می‌گزینند و خود را به رنج و سختی می‌افکنند و از رفت و آمد و گاه خوردن و نوشیدن هم می‌پرهیزند.

حافظ درمی‌یابد همچنان که هر گیاه سرسبز بستر رودخانه، چون دوره زیستنش به پایان رسید، زباله‌ای است که باید بیرون ریخته شود، روحانه زندگی نیز نیازمند لایروبی پی‌درپی است. بستر زندگی انسانی را باید از نگرش‌ها و رفتارهایی پیراست که اگر هم روزی پاسخ‌گوی نیازی بوده‌اند، برای اینک به درستی بازنگری و نقد و بیخته نشده‌اند.

پس او کار خویش را از ژرفای تاریکی‌ها آغاز می‌کند، گام به گام به نقد نفی‌های زندگی و پندارهای زندگی‌گریز می‌پردازد و با برابر هم نهادن رفتارها و نگرش‌های گوناگون، دیگران را هم به داوری و شناخت و گزینش راه خود فرا می‌خواند. گویی او با رهایی از بند اکنون، آزادانه و گام به گام، هر دم فرازی را در می‌نوردد تا در فرازی دیگر به نقد اکنون دیگری درست چسبیده به رخساره اجتماعی پیشین بپردازد. از این رو خوانش رهیافت‌های او برای همه گیراست. آن که هوشیارتر است با او بیشتر همراه می‌شود و در ژرفش اندیشه پیش‌تر می‌رود.

بر بستر این روند، پندارهای ساده لوحانه و نگرش‌های زندگی‌گریزی که یکسره روی هزاران پرسش و انگیزه را پوشانده‌اند، به نقد کشیده می‌شوند و کم‌کم دامن بر می‌چینند. جوانه‌های زندگی یکی یکی سر بر می‌آورند و هر یک به رنگی و به ریختی چهره بر می‌افروزند و خود را می‌نمایانند تا بگویند که زندگی را در تماشای گوناگونی‌های آن باید شناخت. این پژوهشگر در بخش دیگری می‌نویسد: «حافظ چاره‌دردها را در دگرگونی‌های هنجارها و باورها می‌یابد. پس می‌کوشد از قناعت سلاحی در برابر هنجار آزمندی بسازد، گنج توانمندی‌هایی را که در کنج قناعت نهفته است، بیابد و با آن عقده‌های ناتوانیش را درمان کند.

«گنج زر گر نبود، کنج قناعت باقی است/ آن که آن داد به شاهان، به گدایان این داد»

زور از ناتوانی جان‌ها، بهره می‌جوید و سرمایه‌جامعه را با شلختگی در راه‌های بهبود هدر می‌دهد. گاه برای خال هندویبی لشکر می‌کشد و گاه برای ربودن همسر پادشاهی دیگر، جنگی خانمان‌سوز به راه می‌اندازد. در برابر آن، قناعت رویکردی اندیشمندانه و حسابگرانه است که از خردترین سرمایه‌ها، بیشترین بازدهی و بهره‌وری را بر می‌گیرد.

«حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی/ کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری»

حافظ اگر زرق و برق‌دربارها را به نقد می‌کشید، اگر کنج قناعت را بر گنج زر بر می‌گزیند، از آن روست که از زرق و برق‌دربارها و سراب قدرت، هنجارهایی می‌رویند که زاینده‌کزروی‌ها و پلشتی‌ها و سرانجام، سستی و ناتوانی‌اند.

زرق و برق تجمل، آرایه‌ای برای نمایش قدرت است که دارندگان قدرت برای خوار داشتن دیگران و نمایش برتری خود و فاصله گرفتن از مردم، به کارش می‌گیرند. خلق و خوی اشرافی تجمل‌گرایی، برای ماندگاری خود، به فراخور زمان از نمادهای برجسته نژادی، قومی، ملی و دینی بهره می‌گیرد تا بر هر ترفندی جدایی خود را از مردم و تافته جداافتاده بودن خود را نشان دهد. هرچند اشرافیت، خود به راستی به هیچ یک پایبند نیست و نیک می‌داند که نگهدارنده واقعی او برج و باروی قدرت است. لیک عاشق مسکینی که این نمایش را باور کند و در پی آن کشیده شود، باز خورده بیچاره‌ای است که هرگز نه به آن می‌رسد و نه به خود.

هر انسانی چون از درون تهی شد و از ارزش‌های انسانیش فروریخت، آماده است تا در دام تجمل‌گرایی بیفتد. بندگان زبون زر و زور، باز با تجمل‌گرایی، تهی‌مایگی جان را می‌پوشانند. زرق و برق اشرافی‌گری، کهن‌الگوهای دیرینه‌ای را که با داستان‌ها و افسانه‌ها در ژرفای ذهن‌ها رسوب کرده است، بیدار می‌کند و هر ورشکسته و نوکیسه‌ای را به سوی خود می‌کشد.

دنیاگریزی‌های صوفیانه در واقع پاسخی به گرایش‌های گسترده به اشرافی‌گری بود. آن‌ها همه زندگی را در نقش ایوان می‌

دیدند و این ها زندگی را در دوری از همه وابستگی ها.

«آن لحظه دلت ز محنت آزاد شود/ کان چیز که داری همه بر باد شود

دشمن ز تو گر شاد شود غم نخوری/ چه بهتر از آن که کز تو کسی شاد شود»

حافظ عاشقی و مسکینی خود را نیک می شناسد و برای پرورش جام، خود را از تجمل بیزار و از هرگونه ساز و رودی بی نیاز می بیند. از دیدگاه او انسانی که فرجام بی گمانش، گل کوزه گری است، اگر به هنگام زیست، زندگی را درنیابد، هیچ نیافته است. این حافظ پژوه همچنین می نویسد: سنجه حافظ در بازشناسی سره از ناسره و درست از نادرست، زندگی است. تحلیل های منطقی اگرچه بسیار راهگشای انسان بوده اند، خود همواره دستخوش دگرگونی اند. بنابراین سنجه قطعی و فرجامینی در شناخت واقعیت به ما نمی دهند و تا آنجا پذیرفتنی اند که با آزموده ها همسویند و نیازها بر می آورند. هرچند آزمون زندگی نیز، فراز و نشیب بسیار است.

زندگی آنچنان هم دور دست و دیرپای نیست. درخشش نور زندگی را در نگاه کودکان به آسانی می توان دید. چهره جوان، کتاب زندگی و عشق، جنبش و کوشش و نوآوری و تازگی است. فرو گذاشتن و فراموشی این کتاب، راه را گم می کند و راه ساده و هموار زندگی را در سنگلاخ ناهمواری ها و فضای مه آلود پندارهای سردرگم می اندازد که فرجامشان درماندگی و سرگشتگی است.

درد زیان کم کاری ها و کاستی ها و سستی های زمان هایی که به بیهودگی در فضای بی خبری و خواب زدگی سپری شد، آن گاه آشکار خواهد شد که یارای جبران نمانده است.

زندگی چون بازی شطرنج است. هر بازی درست، هم دستاوردهای پیشین را نگاه می دارد و هم میدان گسترده تری برای جولان می گشاید. هر بازی نادرست و واکنش نسنجیده، کار را هر دم پیچیده تر و دشوارتر می کند تا آنجا که دیگر پذیرش سرنوشت ناپسند ناگزیر می شود. پافشاری بسیار حافظ بر وقت شناسی و بهره گیری بهینه از زمان و سفارش بسیارش، ژرفای بیماری وقت کشی و گسترش چشم به آسمان دوختن هایی را نشان می دهد که در واقع، شانه خالی کردن از زیر بار کار بوده و هر دم بر دشواری ها افزوده است.

«الا ای دولتی طالع که قدر وقت می دانی/ گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش»